

"یک پیشخدمت لایق"

مترجم :

Akane

کاری از تیم :

Flaxen Guys

ویراستار :

Tsuki

کلینر :

Mika Nozen

تایپیست :

لاکس



@Flaxen_Guys



@Flaxen_Guys



@FlaxenGuyss

زندانی شدن
واقعاً مجازات
سبکیه.

نباید مجازات
سنگین‌تری برایش
انتخاب کنین؟

مکت کرده

فقط زندانی
شدن،

واقعاً
سبکیه.

رها
کردن

خب پس چرا...؟



ولی اون
هنوزم برامون قابل
استفاده‌س.

تفکرت

...

گاهی اوقات
زنده موندن از
مرگ بدتره

لطفاً...
یکم آب بهم
بدرین...



و در استاره دیگره در این در یزید بازی هم خوب نیس گل پسر ۱۴

... این ترسناکتره.
همه‌شم بخاطر اینکه که از
بین اون همه آدم،
رفت سراغ ماری.



موقع جنگ داخلی،
اون کاملاً خون سرد بود.

این اولین باره
که انقدر عصبانی
هی بینمش.

الله بخاطر
ماری باشه...

مشترک

کولر با
کولر با



يك پيرشخدمت لايق

능력있는 시녀님

طراح: sanho نویسنده: yuin

... عالیجناب.

درباره‌ی انتخاب
نامزدتون می‌خواهین
چی کار کنین؟

بانو آریل
که انصراف
دادن.

اون یکی کاندر
هم که توی برج
زندانی شده...

من ماری
رو شاهدخت
می‌کنم.

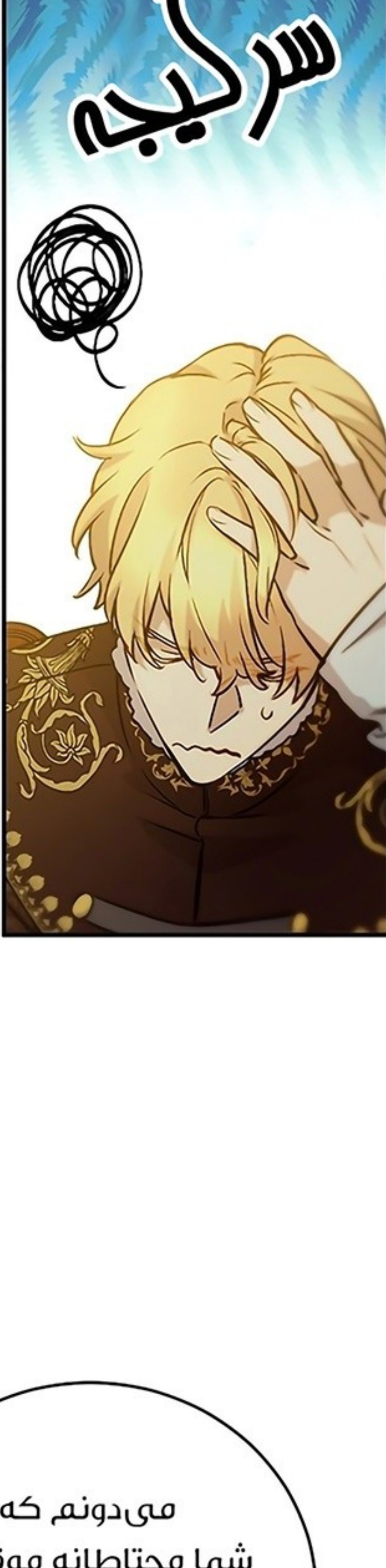
از قیافه‌ش مشخصه که درک غی‌کنه چرا
من همچین سوال مسخره‌ای پرسیم!!

عالیجناب!!



تصمیم گرفتیم اون همسر من بشه.

پس دیگه حرفی نمی‌مونه.



سریجه



می‌دونم که شما محتاطانه موقعیتو بررسی کردین و بعد این تصمیمو گرفتین،

و به عنوان دوست نزدیکتون بیشتر از هر کسی دلم می‌خواد به تصمیمتون احترام بذارم،

ولی اون دختر...

شما که می‌دونین...



علیرغم اون‌همه تلاش، ما نتونستیم درباره‌ی اون دختر چیزی پیدا کنیم.

بالاخره باید یه چیزی می‌بود، اما اون دقیقاً مثل یه روحه. ما هیچی پیدا نکردیم.

مثل این می‌مونه که...!

درباره‌ی اون، ماری به من توضیح داده.

بخاطر اینکه اون نزدیک یه قصر دور افتاده کار می‌کرده که زیاد گذر کسی بهش نمی‌خوره، کسی نیست که اونو بشناسه.



همچنین تنها کسی که ماری رو می‌شناخته توی جنگ کشته شده.

اینا فقط حرفاییه که خودش زده!



اورلین.

من نگرانیتو درک می‌کنم.



ولی همون قدر که به تو اعتماد دارم به اونم دارم. بهم دروغ نمی‌گه.

چطور می‌تونم منو با اولن مقایسه کنه؟



پس شاهدخت مورینا چی می‌شه؟

قبلاً گفته بودین اگه بخواین کلویان رو تحت سلطه‌ی خودتون در بیارین، بهش نیاز دارین.



درسته.

همینو گفتم.

تقی

ولی "شاهدخت
مورینا" دیگه ارزش
خودشو از دست
داده.

.....؟



مقاومت مردم
منطقه‌ی کلویان از
قبل بیشتر شده.

پس اگه شاهدخت
مورینا به عنوان نامزد
ولیعهد انتخاب بشه، مردم
کلویان اینو توهین به
پادشاهی‌شون تلقی
می‌کنن.

تنها چیزی که
باعث می‌شه اون
مردم امپراتوری ما
رو نپذیرن،

اشتیاق
و وفاداریشون
به سلسله‌ی
قبلیه.

به خصوص



حالا که تنها بازمانده‌ی
خانواده‌ی سلطنتی قبلی،
"شاهدخت مورینا" است.
قدیسه‌ای که حتی
چهره‌شو نمی‌شناسن.

مردم کلویان
دست از شورش و سرکشی
برنمی‌دارن، به امید برگشتن
آخرین بازمانده‌ی خاندان که
شاهدخت موریناست.

اگه این روند
ادامه داشته باشه،
حداقل ۴۰ سال طول
می‌کشه کلویان
بخشی از امپراتوری
باشه.

به همین
خاطر مجبوریم اونو
بکشیم.

مترجم: هورت کشیدن پای و با تاسف سر تکون دادن برای رانل.
تایپست: موندم بعد اینکه فهمید ماری همون موریناس پطوری این زرشو
جمع می‌کنه:)

می دونم، ولی...

بحث انتخاب
همسر ولیعهد...

آسفته

سرورم،

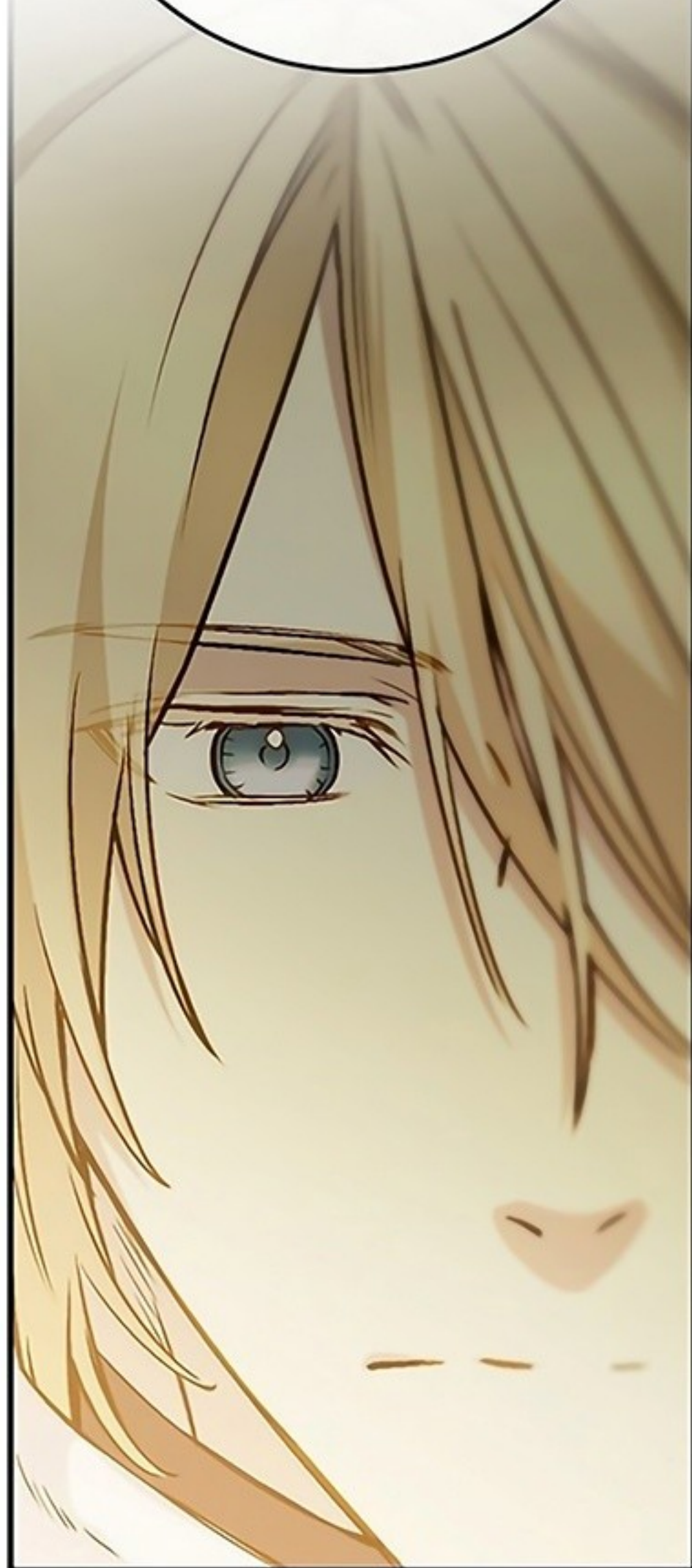
بانو هیلدرون
تشریف آوردن، اجازه
ورود می‌دید؟

لال
شدن

بفرستش
داخل.

عالیجناب.

... اوادم
اینجا تا مسئله‌ای
رو باهاتون در میون
بذارم.



.....

مردد



حالت خوبه؟
احساس ناراحتی
می‌کنی؟

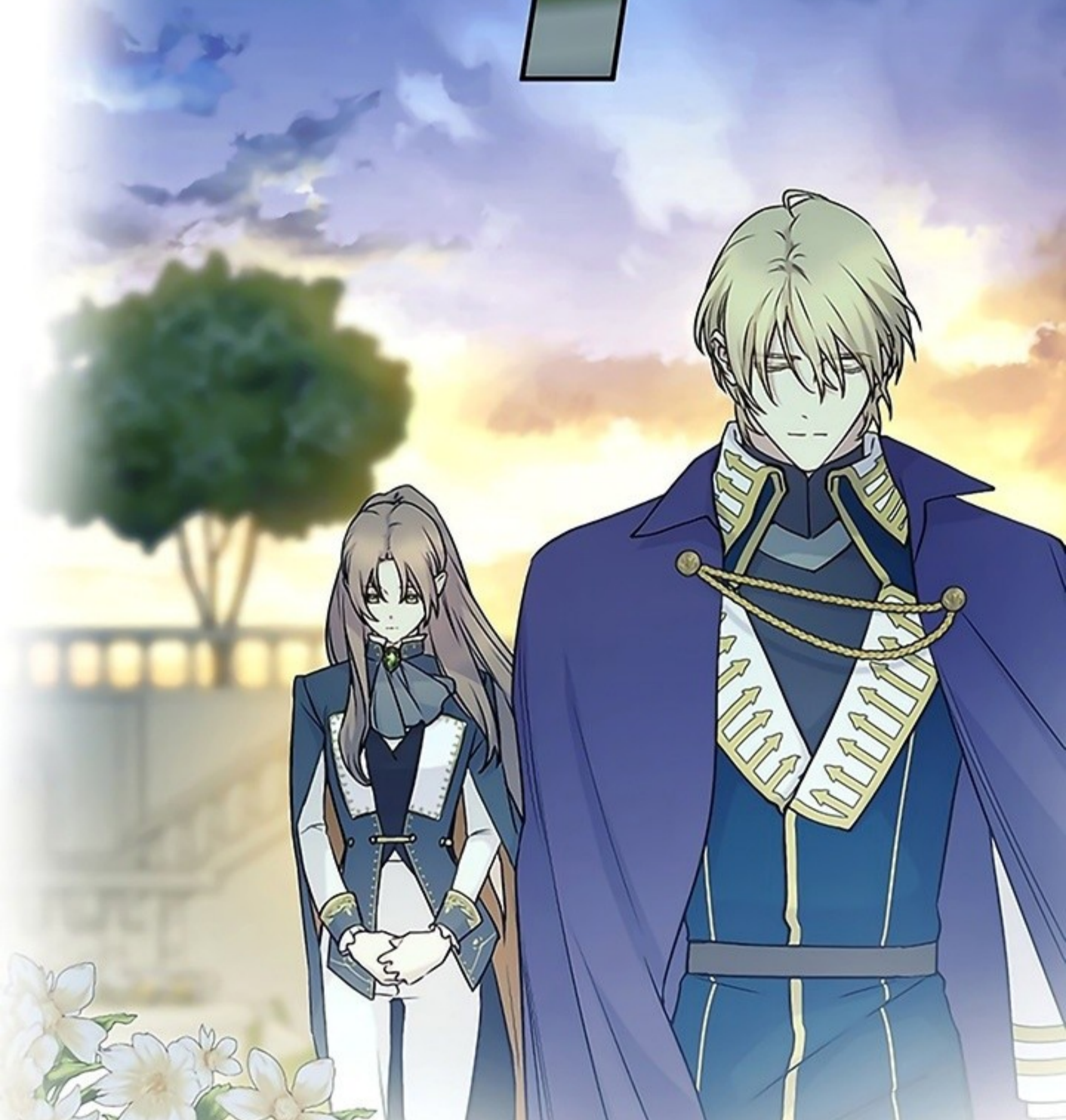
فشردن



بیا بریم
یکم قدم
برنیم.



بانه
شانه

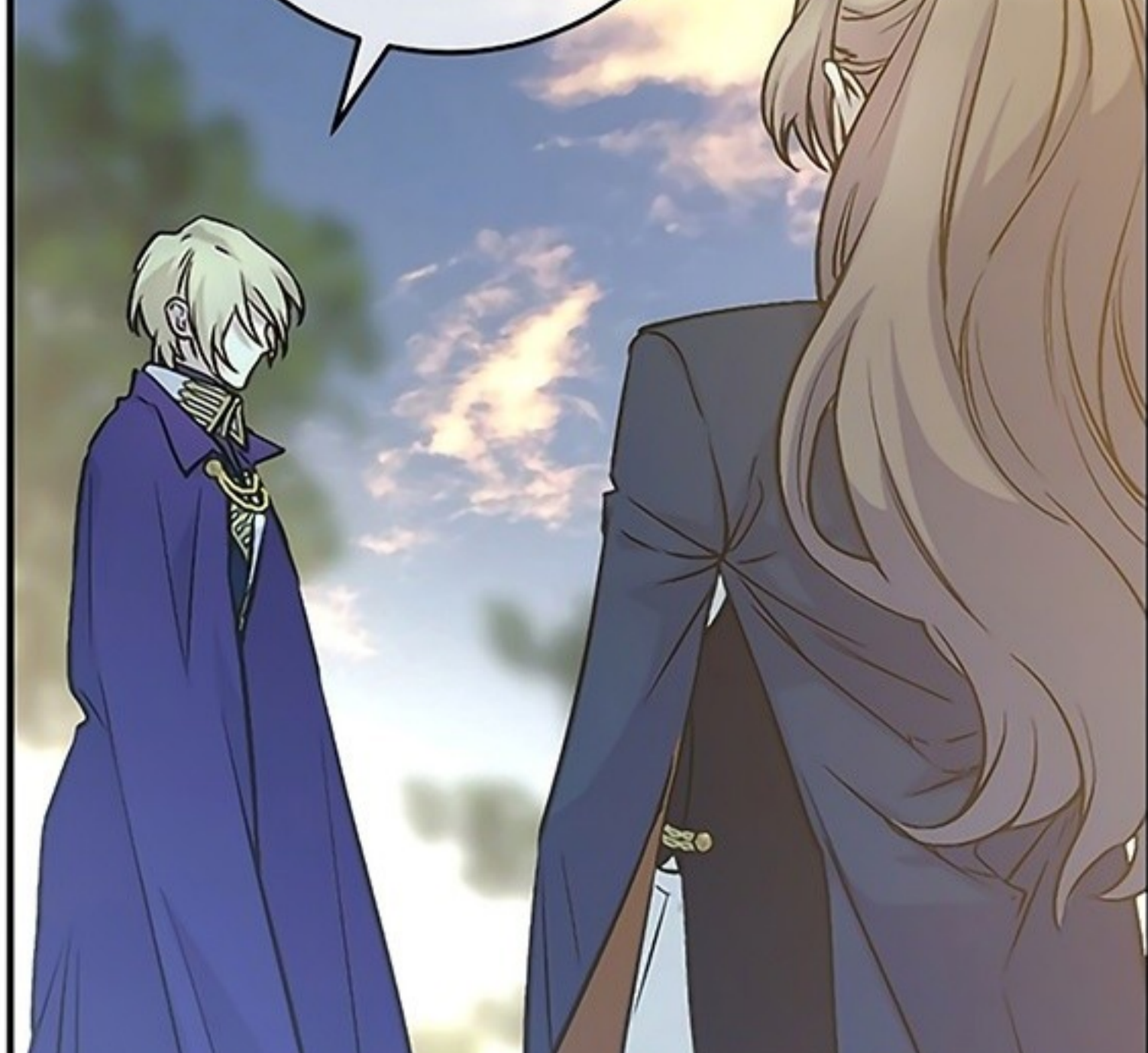


خب پس،
قایم موشک
بازیمون تموم
شد؟



شوکه
شدن

گفتی می‌خوای
یه چیزی بهم بگی،
نگفتی؟



راحت
باش و بگو،
نترس.



بکش بگو ماری.

فشاردن

.....

این به صلاح
خودشه.

عالیجناب، امیدوارم
از عشقتون به من دست
بکشین.


... منظورت
چییه؟

احترام و علاقه‌ی
خاص شما برای من
بزرگترین افتخار
زندگیمه...

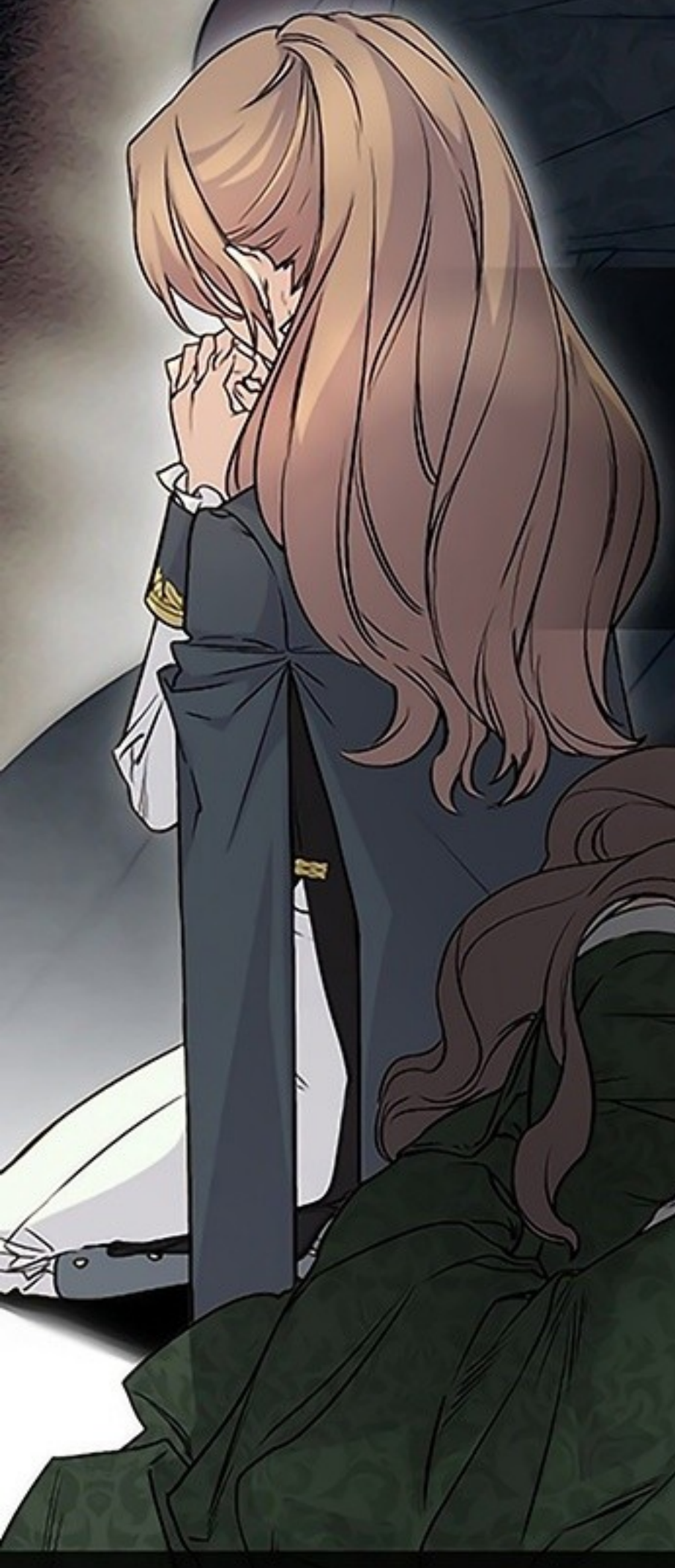
با این‌حال، شخص
پایین‌رتبه‌ای مثل من
نمی‌تونه همچین محبتی
رو بپذیره، سرورم.

چرا؟ هنوزم
نگران جایگاه
اجتماعیت
هستی؟


درسته،
عالیجناب.



به لطف شما من
تونستم عنوان و مقام
داشته باشم، اما اساساً من
هنوزم شخص پایین‌رتبه‌ای هستم.
اگه احساساتتون ادامه پیدا کنه،
مشکلاتی براتون به وجود میاره
و من نمی‌خوام این اتفاق
بیوفته.



اگه فقط به آدم
معمولی بودم...



شایدی تونستم
احساساتش رو قبول کنم.



خی تو نم چیزی
رو ادامه بدم که براش
عذاب آورده.

من لیاقت
احساسات شما رو
ندارم، سرورم.

!.....

اگه بخاطر
موقعیت اجتماعیته
نگرانش نباش.

... چی؟

من فقط باید
بخت یه لقب مناسب
بدم که بتونی همسرم
بشی، درسته؟

ز-نه...

منظورم
اینه که...

هر جایگاهی
توی این امپراتوری،
تحت اختیار منه.

اینکه یه شخص
مقام بالایی داشته
باشه یا پایین کاملاً به
من بستگی داره.

پس چه
اهمیتی داره
که تو چه مقامی
داری؟

تو به من نشون
دادی بیشتر از هر کس
دیگه‌ای لیاقت این مقام
رو داری، ماری.

ز-نه. آه همینطوری
پیش بره موفق می‌شه
متقاعدم کنه...!

سرورم، لطفاً
احساسات من رو هم
در نظر بگیرین!

من هیچوقت
به شما علاقه‌ای
ندارم...!!

واصلاً متأسفم،
عالیجناب.

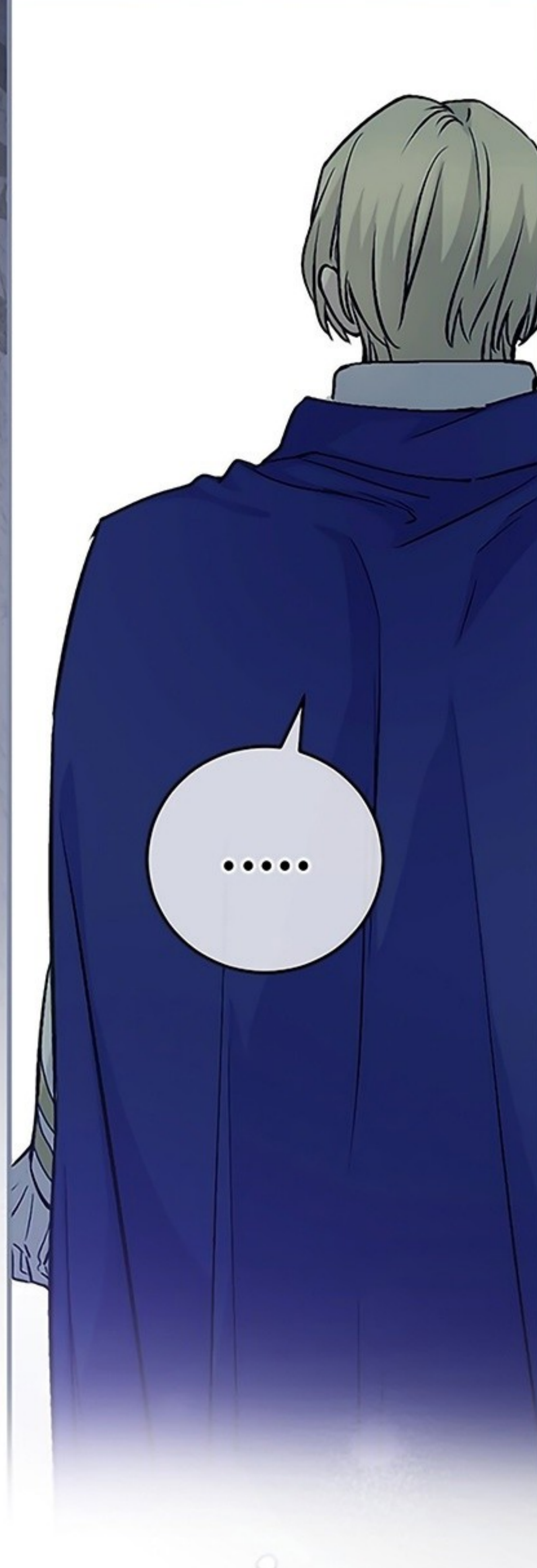
ولی این تنها کاریه که
می‌تونم انجام بدم.

لرزیدن...

فقط می‌تونم
وانمود کنم عشقت
رو نمی‌بینم...

فقط امیدوارم
بهم اجازه بدید مثل
قبل کنارتون باشم
و بهتون خدمت
کنم.

می‌ترسم
رد کنم.



آه.



... درست،
من کار درستو
انجام دادم.

فتنه

منو ببخشید،
سرورم.



قدم



اشکالی نداره.



تعجب



... چی؟



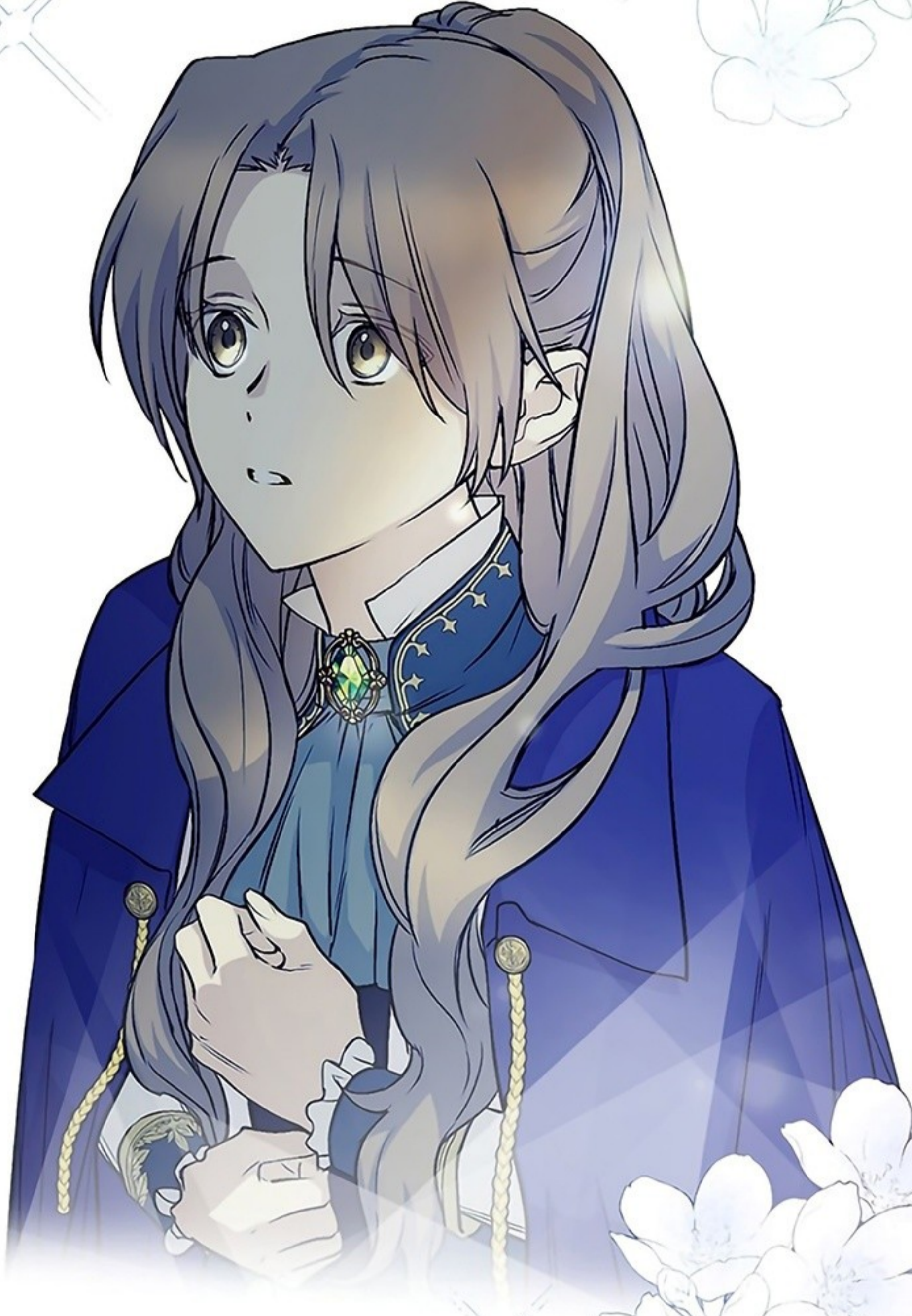
ماری.



پوشانکن

احساسات من
نسبت به تو اونقدر
ساده نیست که فقط
بخوام تو رو تبدیل به
شاهدخت کنم.

من هر چیزی
که متعلق به توئه
رو می‌خوام.



همه چیزت.
از انگشتات گرفته
تا قلبت و حتی
احساسات.

اشکالی
نداره اگه ردم
کنی.



منم نمی‌خوام
مال من باشی در حالی که
عاشق من نیستی.

هر چیزی که
مانع رابطه مون
بشه رو نابود
می‌کنم.

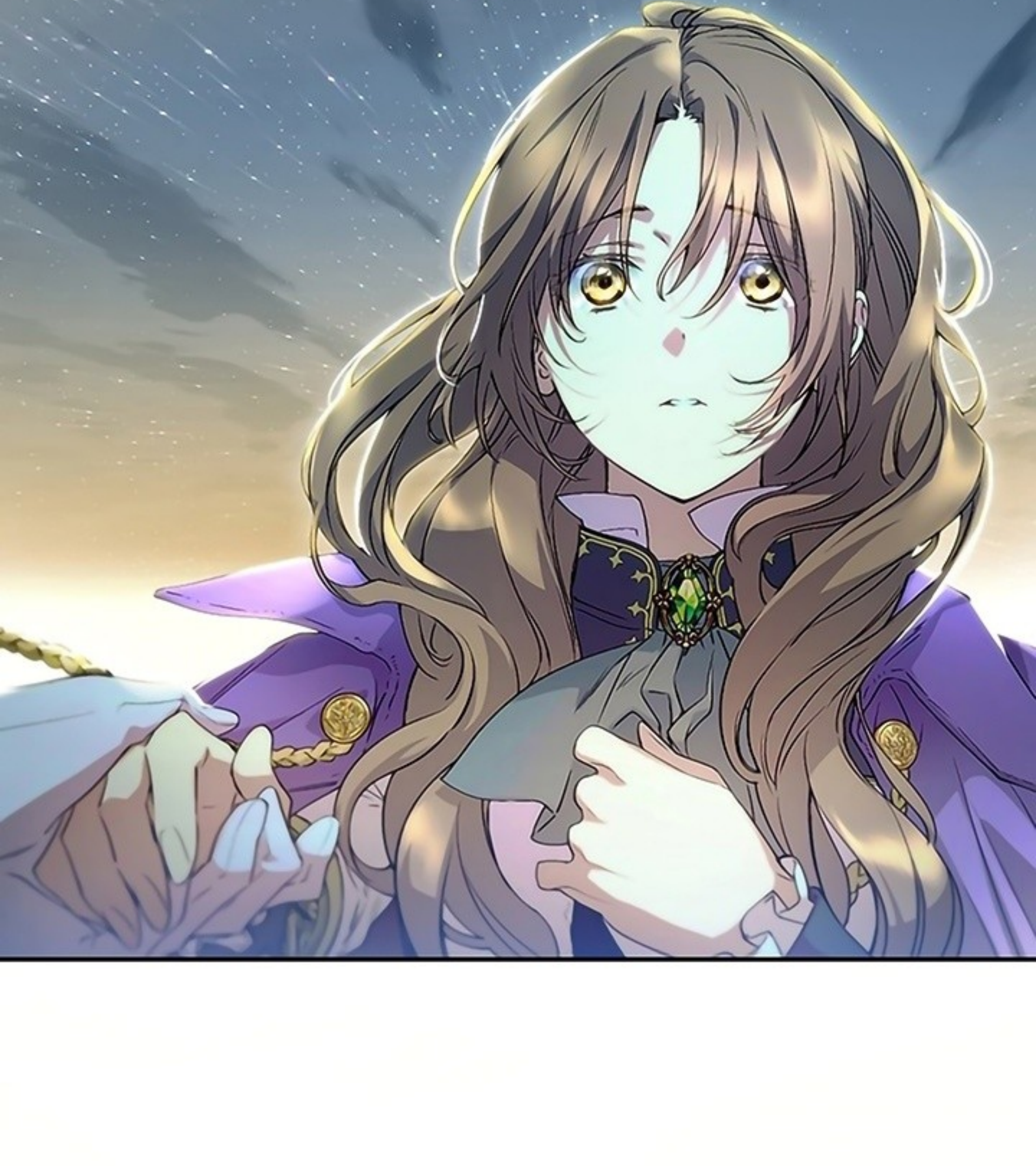


فقط باید بیای
پیش من.



همه چیز
تو...

از جمله
عشقت، روزی مال
من می‌شه.



부장 김선미 • 팀장 전미현
메인 PD 김선미, 김연재 • 편집 소영
채색 도움 캐롯툰, 깨술술 • 선화 도움 고대토끼

